

بروزترین و ابرترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO



درس ۲ عربی زبان قرآن (۲) انسانی



جمالُ الْمَرءِ، فَصَاحَةُ لِسَانِهِ . رَسُولُ اللَّهِ (ص) : زَيْبَابِي انسان ، شِيوايِي گفتار اوست.



آلدرُسُ الثَّانِي (درس دوم)

صِناعَةُ التَّلْمِيعِ فِي الْأَدَبِ الْفَارِسِيِّ : صنعت تلميع در ادبیات فارسی

إِنَّ اللُّغَةَ الْعَرَبِيَّةَ لُغَةُ الْقُرْآنِ وَالْأَحَادِيثِ وَالْأَدْعِيَّةِ فَقَدْ اسْتَفَادَ مِنْهَا الشُّعَرَاءُ الْإِيرَانِيُّونَ وَأَنْشَدَ بَعْضُهُمْ أَبِيَاتًا مَمْزُوجَةً بِالْعَرَبِيَّةِ سَمْوَهَا بِالْمُلْمَعِ : قطعاً زبان عربی زبان قرآن و احادیث و دعاهاست که به تحقیق شاعران ایرانی از آن استفاده کرده اند و برخی از آنها ابیاتی آمیخته به عربی را سروده اند که آن را ملمع نامیده اند .

لَكَثِيرٌ مِنَ الشُّعَرَاءِ الْإِيرَانِيِّينَ مُلَمْعَاتٌ ، مِنْهُمْ حَافِظُ الشِّيرازِيِّ وَسَعْدِيُّ الشِّيرازِيِّ وَجَلَالُ الدِّينِ الرُّومِيُّ الْمُعْرُوفُ بِالْمَوْلَوِيِّ : بسیاری از شاعران ایرانی ملمعاتی دارند از جمله : حافظ شیرازی و سعدی شیرازی و جلال الدین رومی معروف به مولوی.

مُلَمْعٌ حَافِظُ الشِّيرازِيِّ لِسَانُ الْغَيْبِ : مُلَمْعٌ لِسَانُ الْغَيْبِ حَافِظُ شِيرازِي

إِنِّي رَأَيْتُ دَهْرًا مِنْ هَجْرِ الْقِيَامَه
بِي شَكَّ مِنْ رُوزْگَارِ رَا از دورِي تو مانند قیامت دیدم

از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه

لَيَسْتُ دُمْوعٌ عَيْنِي هُذِي لَنَا الْعَلَامَه؟
آیا این اشک های چشم من ، برای ما نشانه نیست ؟ "

دارم من از فراقش در دیده صد علامت

مَنْ جَرَبَ الْمَجْرَبَ حَلَّتْ بِهِ الْنَّدَامَه
هُرَكْس آزموده را بیازماید ، پشیمان می شود "

هر چند کازمودم از وی نبود سودم

فِيْ بُعْدِهَا عَذَابٌ فِيْ قُرْبَاهَا السَّلَامَه

پرسیدم از طبیبی احوال دوست گفتار

" در دوری و هجرانش رنج و عذاب و در نزدیکی اش سلامتی و آسایش است "

وَاللَّهِ مَا رَأَيْنَا حُبًّا بِلَا مَلَامَه

گفتم ملامت آید گر گرد دوست گردم

بِهِ خَدَا سُوكَنَد عَشْقَى بَدُون سُرْزِنَش نَدِيدَه ایم .

حَتَّى يَذُوقَ مِنْهُ كَأسًا مِنَ الْكَرَامَه

حافظ چو طالب آمد جامی به جان شیرین

" تا از آن جامی از کرامت (عشق از دست معشوق) بچشد"

مُلْمَعُ سَعْدِي الشِّيرازِي : مُلْمَعُ سَعْدِي شِيرازِي

تو قدر آب چه دانی که در کنار فراتی

سَلِ الْمَصَانِعَ رَكْبًا تَهِيمُ فِي الْفَلَوَاتِ

از انبارهای آب (آب انبارها) درباره سوارانی که در بیابان ها تشنہ و سرگردان هستند بپرس .

وَ إِنْ هَجَرْتَ سَوَاءً عَشَيْتِي وَ عَدَتِي

شبم به روی تو روزست و دیده ام به تو روشن

". و اگر مرا ترک کنی ، شب و روزم یکسان می شود (مساوی است) "

مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ آتَيْتَ

اگر چه دیر بماندم امید بر نگرفتم

" زمان گذشت و قلبم می گوید که حتما تو می آیی "

أَكْرَى لِكِ بِحَقِيقَتِ عَجَيْبِنِ آِبِ حَيَاةِي

من آدمی به جمالت نه دیدم و نه شنیدم

أَكْرَى تُوْكِلُ هَسْتَيْ ، بِهِ رَاسْتَيْ بِآبِ زَنْدَگِي خَمِيرَ شَدَهُ اِيْ .

وَ قَدْ تُفَتَّشُ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الظُّلُمَاتِ

شبان تیره امید به صبح روی تو باشد

" گاهی چشمۀ زندگی در تاریکی ها جست وجو می شود " .

جوابِ تلخ بدیع است از آن دهانِ نباتی

فَكَمْ تُمَرُّ عَيْشِيْ وَ أَنْتَ حَامِلُ شَهْدِ

" چه بسیار (چقدر) زندگی ام را تلخ می کنی در حالی که تو حامل عسل هستی (شیرینی داری) !

وَ جَدْتَ رَائِحَةَ الْوُدُّ إِنْ شَمَّتَ رُفَاقِيْ

نه پنج روزه عمرست عشق روی تو ما را

." اگر خاک قبرم (استخوان پوسیده ام) را ببویی ، بوی عشق را می یابی "

محامد تو چه گوییم که ماورای صفاتی

وَ صَفْتُ كُلَّ مَلِيْحٍ كَمَا تُحِبُّ وَ تَرَضِي

" هر با نمکی را همان گونه که دوست داری و می پسندی (خشنود می شوی) وصف کردم "

که هم کمند بلایی و هم کلید نجاتی

أَخَافُ مِنْكَ وَ أَرْجُو وَ أَسْتَغْيِثُ وَ أَدْنُو

" از تو می ترسم و به تو امیدوارم و کمک می خواهم و نزدیک می شوم "

أَحِبَّتِي هَجَرُونِي كَمَا تَشَاءَ عُدَاتِي

ز چشم دوست فتادم به کامه دل دشمن

" دوستانم مرا ترک کردند همان گونه که دشمنانم می خواهند "

وَ إِنْ شَكَوْتُ إِلَى الطَّيْرِ نُحْنَ فِي الْوُكَنَاتِ

فراقنامه سعدی عجب که در تو نگیرد

اگر به پرندگان گلایه کنم (شکایت برم) ، در لانه ها شیون کنند!



المُعْجَم



قَدْ تَفَقَّثْ : گاهی جست و جو می شود (فَقَشَّ ، يَفْتَشُ)	حَتَّى يَدْوَقَ : تا بچشد (ذاق، یدوق)	آقی : آینده، درحال آمدن
گَائِنَ : جام، لیوان	حَلَّتْ : فرود آمد، حل کرد (حل، یَحَلُّ)	أَحْبَةَ : یاران « مفرد : حَبِيب »
مُجَرَّبٌ : آزموده	رُفَاتْ : استخوان پوسیده	أَدْنُو : نزدیک می شوم (دَنَا، يَدَنُوا)
مَحَامِدَ : ستایش ها « مفرد : مَحْمَدةَ »	رَكْبَ : کاروان شتر یا اسب سواران	أَرْجَوَ : امید دارم (رجا، يَرْجُو)
مَصَانِعَ : انبارهای آب در بیابان (معنای امروزی : کارخانه ها)	سَلَ : بپرس = اسأل (سَأَلَ، يَسْأَلُ)	أَسْتَغْيِثُ : کمک می خواهم (استغاث، يَسْتَغْيِثُ)
مَلِيحَ : بانمک	شَكْوَتُ : گلایه کردم (شَكَّا، يَشْكُو)	بَدِيعَ : نو
مَمْزُوجَ : در هم آمیخته = مخلوط	إِنْ شَكْوَتُ : اگر گلایه کنم «	بُعد : دوری ≠ قُرب
نُحْنَ : شیون کردند (ناح، ینوح)	شَمَمَتْ : بوییدی (شَمَّ، يَشْمَمُ)	تَرَضِيَ : خشنود می شوی (رضی، يَرْضَى)
وَدَ : عشق و دوستی ≠ عداوة	إِنْ شَمَمَتْ : اگر بویی «	تَشَاءُ : می خواهد (شاء، يَشَاءُ)
وَكَنَاتْ : لانه ها « مفرد : وَكْنَةَ »	شَهْدَ : عسل	شَاءَ = اراد، طلب
وَصَفَتْ : وصف کردم (وصاف، يَصْفُ)	عَاجِنَ : خمیر	قُمُرُ : تلخ می کنی (مرر، يَمْرَرُ)
هَجَرَتْ : جدا شدی، رها ساختی (هَجَر، يَهْجِرَ)	عَشِيَّةَ : شامگاه، آغاز شب	تَهِيمُ : تشنه و سرگردان می شود (هام، يَهِيمُ)
	غَدَةَ : صبحگاه، آغاز روز	جَرَبَ : آزمایش کر (مضارع : يَجْرِبُ)
	قَلَوَاتْ : بیابان ها « مفرد : فَلَّةَ »	



" حول النص "



الْعِيْنُ الصَّحِيْحَ وَالْخَطَأُ حَسَبَ نَصَ الدَّرِسِ : درست و غلط را طبق متن درس مشخص کنید.

- ١- **تُقَسَّطُ عَيْنُ الْحَيَاةِ فِي الضَّوْءِ قَطْ :** چشمہ ی زندگی فقط در نور جستجو می شود ! **غلط**
- ٢- **الْمُلْمَعَاتُ أَشْعَارٌ فَارِسِيَّةٌ مَمْزُوجَةٌ بِالْعَرَبِيَّةِ :** ملمعات اشعاری فارسی هستند که با عربی آمیخته شده اند . **صحیح**
- ٣- **يَرَى سَعْدِيُّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ سَوَاءً مِنْ هَجْرٍ حَبِيبٍ :** سعدی از دوری محبوش شب و روز را یکسان می بیند. **صحیح**
- ٤- **قَالَ سَعْدِيُّ مَضَى الزَّمَانُ وَ قَلْبِي يَقُولُ إِنَّكَ لَا تَأْتِي :** سعدی گفته است زمان گذشت و دم می گوید که تو نمی آیی . **غلط**
- ٥- **يَرَى حَافِظٌ فِي بُعْدِ الْحَبِيبِ رَاحَةً وَ فِي قُرْبِهِ عَذَابًا :** حافظ در دوری محبوب ، راحتی و در نزدیکیش عذاب می بیند (احساس می کند) **غلط**

" قواعد " درس ۲ عربی زبان قرآن (۲) انسانی



" إعلَمُوا "

اسم الفاعل و اسم المفعول و اسم المبالغة

* اسم **فاعل** به معنای « انجام دهنده یا دارنده حالت » و اسم مفعول به معنای « انجام شده » است.

اسم فاعل و اسم مفعول **دو گروهند** :

* **گروه اول** بر وزن « فاعل » و « مفعول » هستند که در پایه نهم با وزن آنها آشنا شده بودید.

ماضی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
صَنَعَ	صَانِعٌ	سازنده	صَنْعٌ	ساخته شده
خَلَقَ	خَالِقٌ	آفریدگار	خَلْقٌ	آفریده شده
عَبَدَ	عَابِدٌ	پرستنده	عَبْدٌ	پرستیده شده

اکنون با **گروه دوم** آشنا شوید.

ماضی	اسم فاعل	صفت فاعلی	اسم مفعول	صفت مفعولی
يَشَاهِدُ	يَشَاهِدٌ	بیننده	مُشَاهِدٌ	دیده شده
يَقْلُدُ	يَقْلُدٌ	تقلید کننده	مُقْلَدٌ	تقلید شده
يَرْسِلُ	يَرْسِلٌ	فرستنده	مُرْسِلٌ	فرستاده شده

مورد انتظار	مُتَنَظِّر	انتظار کشنه	مُتَنَظِّر	يَتَنَظَّرُ
یاد گرفته شده	مُتَعَلِّم	یاد گیرنده	مُتَعَلِّم	يَتَعَلَّمُ
بیرون آورده شده	مُسْتَخْرِج	بیرون آورنده	مُسْتَخْرِج	يَسْتَخْرِجُ
---	---	حمله کننده	مُتَهَاجِم	يَتَهَاجمُ
---	---	شکننده	مُنَكَّسِرٌ	يَنْكَسِرُ

گروه اول : از فعل های ثلاشی مجرد گرفته شده و اسم فاعل و مفعولشان بر وزن **فاعل و مفعول** است.

گروه دوم : از فعل های ثلاشی مزید گرفته شده و اسم فاعل و مفعولشان با حرف « **م** » شروع می شود . و در اسم فاعل حرف ماقبل آخرشان کسره - ۰ و در اسم مفعول **فتحه - ۱** دارد.

(اسم فاعل : **م** ... - ۰) ، (اسم مفعول : **م** ... - ۱ ...)



الْأَخْتِيرُ نَفْسَكَ : تَرْجِمُ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ وَ الدُّعَاءَ، ثُمَّ عَيْنَ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ .

يُقْرَبُ : نزدیک می کند ، **الْمُقْرَبُ** : نزدیک شده ؛ اسْمُ الْمَفْعُولِ

يَعْلَمُ : می داند ، **الْعَالَمُ** : دانا ، داننده ؛ اسْمُ الْفَاعِلِ

يَنْتَجُ : تولید می کند ، **الْمُنْتَجُ** : تولید کننده ؛ اسْمُ الْفَاعِلِ

يُجْهَزُ : آماده می کند ، **الْمُجْهَزُ** : آماده شده ؛ اسْمُ الْمَفْعُولِ

يَضْرُبُ : می زند ، **الْمَاضِرُوبُ** : زده شده ؛ اسْمُ الْمَفْعُولِ

يَتَكَلَّمُ : سخن می گوید ، **الْمُتَكَلَّمُ** : گوینده ؛ اسْمُ الْفَاعِلِ

الله يا صانع كُل مَصْنَوع يا خالق كُل مَخْلوق يا رازِق كُل مَرْزُوقِ يا مالِك كُل مَمْلُوكِ. من دُعَاء الجَوْشِنِ الْكَبِيرِ

ترجمه : ای سازنده ی هر ساخته شده ای ، ای آفریننده ی هر آفریده شده ای ، ای روزی دهنده ی هر روزی داده شده ای ، ای صاحب هر مال و دارایی (فراز هایی از دعای جوشن کبیر)

مَصْنَوع : اسم مفعول : ساخته شده

صانع : اسم فاعل : سازنده

مَخْلوق : اسم مفعول : آفریده شده

خالق : اسم فاعل : آفریننده

مرزوق : اسم مفعول : روزی داده شده
مملوک : اسم مفعول : تصاحب شده ، مال ، دارای

رازِق : اسم فاعل : روزی دهنده

مالک : اسم فاعل : صاحب



"إعلموا"

اسم مبالغه



- * اسم **مبالغه** بر بسیاری صفت یا انجام کار دلالت دارد و دو وزن مهم آن «**فعّال**» و «**فعّالة**» است؛ مثال：
 - صَبَارٌ (بسیار بُرْدبار)
 - غَفَّارٌ (بسیار آمرزنده)
 - رَذْاقٌ (بسیار روزی دهنده)
 - كَذَابٌ (بسیار دروغگو)
 - خَلَاقٌ (بسیار آفریننده)
 - عَلَامَةٌ (بسیار دانا)
 - فَهَامَةٌ (بسیار فهمیده)
- * گاهی وزن «**فعّال**» بر شغل دلالت می کند؛ مانند خباز (نانوا)؛ حَدَادٌ (آهنگر)
- * گاهی نیز «**فعّال**» و «**فعّالة**» بر ابزار، وسیله یا دستگاه دلالت می کند؛ مثال：
 - فَتَاحَةٌ (در بازکن)
 - نَظَارَةٌ (عینک)
 - سَيَارَةٌ (خودرو)



"اخْتِرْ نَفْسَكَ ۲"

اسم مبالغه



۱- **أَخْتَرْ نَفْسَكَ** : ترجم التراكيب التالية .

۱- **عَلَامُ الْغَيْوِبِ** : بسیار داننده‌ی غیب‌ها

۲- **أَمَارَةُ بِالسُّوءِ** : بسیار امر کننده به بدی

۳- **الطَّيَارُ الْإِيرَانِيُّ** : خلبان ایرانی

۴- **فَتَاحَةُ الرَّجَاجَةِ** : باز کننده شیشه

۵- **الْهَاتِفُ الْجَوَالُ** : تلفن همراه

۶- **السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَيْثُمُ التَّمَارِ** : سلام بر تو ای میثم خرما فروش



"التمارين ۱"



﴿الْتَّمَرِينُ الْأُولُ : عَيْنَ الْجُمْلَةِ الصَّحِيحَةِ وَغَيْرَ الصَّحِيحَةِ حَسْبَ الْحَقِيقَةِ .﴾

١- الْرَّكْبُ جَمَاعَةُ مِنَ الْمُسَافِرِينَ يُسَافِرُونَ عَلَى الدَّوَابِ . صحيح

ترجمه: اسب سواران (کاروان) گروهی از مسافران هستند که (سوار) بر چارپایان مسافت می کنند.

٢- غُصُونُ الشَّجَارِ فِي الشَّتَاءِ بَدِيعَةٌ خَضِرَةٌ . غلط

ترجمه: شاخه های درختان در زمستان نو و سبز است.

٣- الْعَدَاهُ نِهَايَةُ النَّهَارِ، وَبِدَايَةُ ظَلَامِ اللَّيلِ . غلط

ترجمه: بامداد پایان روز و آغاز تاریکی شب است.

٤- الْكَاسُ إِنَاءٌ يُشَرِّبُ بِهِ الْمَاءُ أَوِ الشَّايُ . صحيح

ترجمه: لیوان ظرفی است که با آب یا چای نوشیده می شود.

٥- يُصْنَعُ الْخُبْزُ مِنَ الْعَجِينِ . صحيح

ترجمه: نان از خمیر درست می شود.



"الْتَّمَرِينُ ٢"



﴿الْتَّمَرِينُ الْثَّانِي : ضَعْ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبَ . « كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ » .﴾

١) الْوُكْنَةُ

٥: زَيْنَةٌ مِنَ الدَّهْبِ أَوِ الْفِضَّةِ فِي يَدِ الْمَرْأَةِ .

ترجمه: دستبند: زیستی از طلا یا نقره در دست زن.

٢) الْكَرَامَةُ

٦ منْ يُعْجِبُكَ شَكْلُهُ وَكَلَامُهُ وَسَلُوكُهُ .

ترجمه: بامک: کسی که چهره و سخنان و رفتارش تو را به تعجب وامی دارد.

٣) الْهَجْرُ

٢) شَرَفٌ وَعَظَمَةٌ وَعَزَّةُ النَّفْسِ .

ترجمه: کرامت: شرافت و بزرگی و عزت نفس.

٤) الْرِّفَاتُ : (كلمه اضافی هست)

ترجمه: استخوان پوسیده.

٥) الْسَّوَارُ

٣) تَرْكُ الصَّدِيقِ أَوِ الْمُحِبِّ .

ترجمه: دوری: ترک کردن دوست یا معشوق.

٦) الْمَلِيجُ

١: بَيْثُ الطَّيْورِ .

ترجمه: لانه: خانه پرندگان



٢) إِنَاءٌ : ظرف

١) دَوَابٌ : چارپایان، جنبندگان « مفرد: دابة »





"التمارين ٣"



﴿الْتَّمَرِينُ الْثَالِثُ : تَرْجِمْ هُذِهِ الْأَحَادِيثُ ، ثُمَّ عِنِ الْمَطْلُوبِ مِنْكَ .﴾

الفعل المضارع

١- إِيَّاكَ وَ مُصادَقَةَ الْأَحْمَقِ ، قَائِمَهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْقَعَ كَيْضَرَكَ . الإِمَامُ عَلَيْ (ع)

ترجمه: از دوستی با نادان بپرهیز زیرا او می خواهد به تو سود برساند اما زیان می رساند.

الفعل المضارع : يُرِيدُ ، أَنْ يَنْقَعَ ، يَضَرَّ .

الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ

٢- الصَّدِيقُ مَنْ كَانَ نَاهِيًّا عَنِ الظُّلْمِ وَ الْعُدُوانِ مُعِيناً عَلَى الْبِرِّ وَ الْإِحْسَانِ . الإِمَامُ عَلَيْ (ع)

ترجمه: دوست کسی است که بازدارنده از ستم و دشمنی و یاری رساننده بر نیکی و احسان باشد.

الْجَارُ وَ الْمَجْرُورُ : عَنِ الظُّلْمِ ، عَلَى الْبِرِّ

٣- إِيَّاكَ وَ مُصادَقَةَ الْأَحْمَقِ ، الْكَدَابِ ، قَائِمَهُ كَالْسَّرَابِ يُقْرَبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يُبَعَّدُ عَلَيْكَ الْقَرِيبَ . الإِمَامُ عَلَيْ (ع) اِسْمَ الْمُبَالَغَةِ

ترجمه: از دوستی با دروغگو بپرهیز زیرا او مانند سراب است دور را برای تو نزدیک می سازد و نزدیک را برای تو دور می سازد.

اسْمَ الْمُبَالَغَةِ : الْكَدَابِ

٤- الصَّدِيقُ الصَّدُوقُ مَنْ نَصَحَكَ فِي عَيْنَكَ ، وَ حَفِظَكَ فِي غَيْبَكَ ، وَ آتَكَ عَلَى نَفْسِهِ . الإِمَامُ الصَّادِقُ (ع) الْمَجْرُورَ بِحَرْفِ جَرَّ

ترجمه: دوست راستگو کسی است که تو را درباره عیت پند دهد، و تو را در نبودن حفظ کند، و تو را بر خودش برگزیند
المَجْرُورَ بِحَرْفِ جَرَّ : عَيْنٌ ؛ غَيْبٌ ؛ نَفْسٌ
(مقدم بدارد)

٥- مَنْ غَصَبَ عَلَيْكَ مِنِ إخْوَانِكَ ثَلَاثَ مَرَاتٍ ، فَلَمْ يَقُلْ فِيْكَ شَرًا ، فَاتَّخَذْهُ لِنَفْسِكَ صَدِيقًا . الإِمَامُ الصَّادِقُ (ع) فِعْلُ الْأَمْرِ

ترجمه: هر کس از برادرانست سه بار از تو خشمگین شود (شد) و درباره تو به بدی سخن نگوید (نگفت) او را برای خودت به دوستی بگیر.
فِعْلُ الْأَمْرِ : اتَّخَذْ

٦- يَا بُنَيَّ ، اتَّخَذْ أَلْفَ صَدِيقَ وَالْأَلْفَ قَلِيلٌ ، وَ لَا تَتَّخِذْ عَدُوًّا وَاحِدًا وَالْوَاحِدُ كَثِيرٌ . لُقْمَانُ الْحَكِيمُ فِعْلُ النَّهْيِ

ترجمه: ای پسرم، هزار دوست بگیر و هزار تا کم است، و یک دشمن نگیر و یک دشمن زیاد است.

فِعْلُ النَّهْيِ : لَا تَتَّخِذْ



٤- مُعِينٌ : بپرهیز ، تو را

٣- يَضَرَّ : زیان می رساند

٢- مُصادَقَةٌ : دوستی کردن

١- إِيَّاكَ : بپرهیز ، تو را

٨- صَدُوقٌ : راستگو

٧- يَبْعَدُ : دور می سازد

٦- يَقْرَبُ : نزدیک می سازد

٥- بِرٌّ : نیکی

١١- اتَّخَذْ : بگیر

٩- آتَرَ : برگردید

التمرين الرابع: أكتب مترادفَ أو مُتضادَ كُلَّ كَلِمةٍ أمامها.

. أ. أراد / قرَبَ / الدُكَان / الْوُدُّ / العُدَاة / الصَحْراء / الْغَدَاة / الْحَرْب

. ب. صدوقٌ / قرَبَ / مُصادقةً / آثَرَ / مُعِينٌ / سُلْ / سُعْرُ / مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ / رَقَعَ

. ب.

. أ.

كَذَابٌ ≠ صدوقٌ

الْعُدَاة ≠ الأَحِبَّة

بَعْد ≠ قرَبَ

الْعَشَيَّة ≠ العُدَاة

مُسَاعِدٌ = مُعِينٌ

الْفَلَة = الصَحْراء

آثَرَ = انتَخَبَ

الْحُبُّ = الْوُدُّ

عَدَاوَةً ≠ مُصادقةً

الْحَرْب ≠ السَلْم

سُلْ ≠ أَحَبَ

شَاء = أراد

سُعْرُ = قيمةً

الْمَنْجَر = الدُكَان

رَقَعَ ≠ نَزَّلَ

الْبُعد ≠ الْفُرْبَ

مُخْتَالٌ = مُعْجَبٌ بِنَفْسِهِ

دَنَا = قرُبَ



* * * التمارين ٥ *



﴿النَّمْرِينُ الْخَامِسُ : تَرْجِمُ الْآيَاتِ التَّالِيَةَ ، ثُمَّ عَيْنِ اسْمَ الْفَاعِلِ وَ اسْمَ الْمَفْعُولِ وَ اسْمَ الْمُبَالَغَةِ وَ اسْمَ الْمَكَانِ وَ اسْمَ التَّفْضِيلِ .﴾

١- ﴿قَالَ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا﴾ آلسِّرَاءُ : ٣٣

ترجمه: گفت همانا او یاری شده (مورد حمایت) بود.

مَنْصُورًا: اسم مفعول

٢- ﴿إِنَّكَ أَنْتَ عَلَمُ الْغَيْوبِ﴾ الْمَائِدَةُ : ١١٦

ترجمه: به درستی که تو بسیار دانای نهان ها هستی.

عَلَمُ: اسم مبالغه

٣- ﴿قُلْ لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ﴾ الْبَقَرَةُ : ١٤٢

ترجمه: بگو مشرق و غرب از آن خداست.

الْمَشْرِقُ وَ الْمَغْرِبُ: اسم مکان

٤- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ﴾ آلِ عُمَرَانَ : ١٥٩

ترجمه: قطعا خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد.

الْمُتَوَكِّلُونَ: اسم فاعل

٥- ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ الْحَجَّ : ٦٨

ترجمه: خدا به آنچه انجام می دهید دانتر (آگاه تر) است.

أَعْلَمُ: اسم تفضیل

٦- ﴿... مَنْ بَعَثَنَا مِنْ مَرْقَدِنَا هُذَا مَا وَعَدَ الرَّحْمَنُ وَ صَدَقَ الْمُرْسَلُونَ﴾ یس: ٥٢

الْمُرْسَلُونَ: اسم مفعول

مَرْقَدُ: اسم مکان

چه کسی ما را از خوابگاهمان بر انگیخت؟ این واقعیتی است که خدای رحمان وعده داده بود.

الْتَّمَرِينُ السَّادُسُ: تَرْجِمُ الْأَفْعَالِ فِي الْجُمْلِ التَّالِيَةِ؛ ثُمَّ عَيْنُ بَابَ كُلِّ مِنْهَا.

١- أَنْشَدْنَا فِي الْاِصْطِفَافِ الصَّبَاحِيِّ.

باب: إِفْعَال

در صف صبحگاه سرود خوانندیم

٢- نَتَخَرَّجُ مِنَ الْمَدْرَسَةِ بَعْدَ سَنَةً.

باب: تَقْعُلُ

سال بعد از مدرسه دانش آموخته می شویم

٣- جُنُودُنَا يُدَافِعُونَ عَنِ الْوَطَنِ.

باب: مُفَاعِلَةٌ

سر بازانمان از میهن دفاع می کنند.

٤- تَفَتَّحُ الْأَرْهَارُ فِي الرَّبِيعِ.

باب: إِنْفَعَالٌ

شکوفه ها در بهار باز می شوند.

٥- الْشَّرِيكَانِ تَعَامَلاً قَبْلَ سَنَةً.

باب: تَفَاعُلٌ

دو شریک سال قبل معامله کردند.

٦- يَسْتَخِدِمُ الْمَصْنَعُ عُمَالًاً.

باب: إِسْتِفْعَالٌ

کارخانه کارگرانی را استخدام می کند.

بے کار می گیرد

٧- رَجَاءً، عَلِّمْنِي الزِّرَاعَةَ.

باب: تَفْعِيلٌ

لطفاً، به من کشاورزی یاد بده.

٨- أَشْتَغِلُ عِنْدَ أَبِي.

باب: إِفْعَالٌ

نzd پدرم کار می کنم.

بروزترین و ابرترین
سایت کنکوری کشور

WWW.KONKUR.INFO

